

خیانت به سوسیالیسم- ترجمه محمدعلی عمونی

فروپاشی شوروی

۱۵ میلیون کامسامول

شد ارتش خصوصی سازی

۶۰ درصد تعاونی ها افتاد دست جنایتکاران

و ۱۵ حجم کالاها رفت به بازار سیاه

در ۹۱-۱۹۸۹ اپوزیسیون ضد کمونیست، به همان تندی که ح.ک.ا.ش در سراشیب افول افتاده بود سر برداشت. بسیاری رهبران اصلاح طلب ح.ک.ا.ش. خوش دلانه اندیشه نظام چند حزبی را پذیرفتند. اما، ضد کمونیست ها هنوز جاه طلبی های ناشی از هواداری از سرمایه داری خود را پنهان می کردند. در حالی که آن ها در فکر ترتیبات سیاسی تازه بودند، رهبران کمونیست به نحو حیرت انگیزی نسبت به مسئله قدرت دولتی- این که یک جنبش یا حزب جدید خصلت طبقاتی دولت و نقش رهبری حزب کمونیست را پذیرفته است یا نه- اهمیت چندانی نمی دادند.

اپوزیسیون «دموکرات» که پس از ۱۹۸۵ سر برداشت، پیشگامان خود را از سال های «ذوب یخ» خروشچف از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴ در اختیار داشت. خروشچف روشنفکران لیبرال را تحمل کرده بود. پس از ۱۹۶۴، آن گاه که برژنف کم تحمل ترشد، بخشی از روشنفکران به ایجاد جنبش ناراضیان دست زدند. این ناراضیان وارثان سنت بوخارین و خروشچف بودند. آن ها بر گورباچف تأثیر گذارند و عناصر کلیدی برنامه «دموکرات» را نیز عرضه کردند. از همان اوایل مه ۱۹۷۰ سه تن از ناراضیان معروف، فیزیک دان ها **آندره ساخاروف** و **والری تورچین**، و **روی مدودف** نویسنده، با پیش گویی شعارها و برنامه های پرسترویکا، یک نامه سرگشاده غیر معمول را خطاب به برژنف و دیگر رهبران شوروی امضا کردند. این نامه موضوع هایی را در باره وضع جاری کشور اتحاد شوروی عنوان و پانزده تقاضا را مطرح کرده بود. نویسندگان نامه مدعی بودند که از سوی روشنفکران و «بخش پیشرفته طبقه کارگر» سخن می گویند. نامه اعلام می داشت که مشکلات ا.ج.ش.س. نه از سوسیالیسم، که ریشه در «سنت ها و معیارهای ضد دموکراتیک زندگی عمومی مستقر در عصر استالین» دارد. درخواست عمده نویسندگان نامه «دموکراتیزاسیون» بود، واژه ای که بارها تکرار شده بود. نامه همچنین واژه «رکود»، مقوله عمده عصر پرسترویکا را مطرح کرد. نویسندگان **نامه** همچنین بازگردانی حقوق ملیت هایی که به وسیله استالین کوچانده شده بودند، پیشرفت به سوی دستگاه قضایی مستقل تر، پژوهش در زمینه افکار عمومی، انتشار گسترده تر پژوهش های علوم اجتماعی، انتخابات چند نامزدی، خودگردانی صنعتی، بودجه بیشتر برای آموزش مقدماتی و متوسط، عفو زندانیان سیاسی، بهبود در تربیت کادر و مدیریت و لغو درج هویت ملی در اسناد فردی را طلب می کردند. این برنامه آرزو می کرد سوسیالیسم کامل شود، اما هیچ انتقادی از غرب کاپیتالیست در آن نبود.

اپوزیسیون به ظاهر «دموکرات» پیش از آن که در ۸۹-۱۹۸۸ به عنوان احزاب قانونی وضد سوسیالیستی، خواهان مقام انتخابی، و حتی قدرت دولتی شود، از مراحل بسیاری گذشت. نخست، در ۱۹۸۷ به اصطلاح «غیر رسمی ها» (سازمان های غیررسمی) ظاهر شدند، که برخی از آن ها در حد کلوپ های بحث و گفتگو، گروه های همسایه، و حلقه های مطالعاتی بودند. گورباچف غیررسمی ها را سپاس گفت و به اندیشه های نظریه پرداز کمونیست ایتالیایی، **آنتونیو گرامشی** درباره اهمیت «جامعه مدنی»، به عنوان ساختار

ایدئولوژیک مطلوب سوسیال دموکرات ها متوسل شد. گورباچف و یاکولف آرزو می کردند جنبش های اجتماعی غیرحزبی را پرورش دهند تا از سیاست های آنان پشتیبانی کنند و «بوروکراسی محافظه کار» ح.ک.ا.ش. را دور بزنند. غیررسمی ها به سرعت رشد کردند و به همان سرعت نیز از نظر خصوصیات تغییر یافتند. آن ها در جمهوری های غیرروس به صورت «جبهه های ملی» درآمدند و جدایی طلبی را رواج دادند و در روسیه «جبهه های مردمی» شدند و از خط «دموکرات» جانبداری کردند. تا نیمه ۱۹۸۸ یک دموکرات به معنای پشتیبان گورباچف و ضد لیگاجف بود. پس از نیمه ۱۹۸۸ بخشی از روشنفکران گورباچف را به سبب آن که «دموکرات» تمام عیار نیست به باد انتقاد گرفتند. در مه ۱۹۸۸ در مسکو، یک گروه ناراضی بازمانده از دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اتحادیه دموکراتیک، نخستین حزب سیاسی ضد حزب کمونیست را تشکیل داد.

در مه- ژوئن ۱۹۸۹ کنگره نمایندگان خلق ارتقای عظیمی نصیب «دموکرات ها» کرد. تلویزیون شوروی روشنفکران مسکو را که در مخالفت با گورباچف در حال بحث درباره «دموکراسی» بودند به نمایش گذارد. در ژوئیه ۱۹۸۹ برخی نمایندگان به (رهبری آندره ساخاروف و بوریس یلتسین، که هنوز عضو ح.ک.ا.ش. بود) گروه بین المللی را تشکیل دادند. این فراکسیون پارلمانی «دموکرات» ۳۸۰ تن از ۲۲۵۰ عضو کنگره نمایندگان خلق را در بر گرفت. فراکسیون خواستار «گذار از توتالیترانیسم به دموکراسی» و «تمرکززدایی رادیکال در مالکیت دولتی» و «استقلال اقتصادی جمهوری ها و نواحی شد» شد. این کار به این معنا بود که یک اپوزیسیون پارلمانی ضد کمونیست به رهبری چهره های مشهور آشکارا در دستگاه های جدد دولتی گورباچف دست اند کارند.

در ژانویه ۱۹۹۰ پلاتفرم دموکراتیک با هیئت نمایندگانی از سوی ۵۵۰۰۰ کمونیست در درون ح.ک.ا.ش. شکل گرفت. این گروه از تغییر ح.ک.ا.ش. به یک حزب سوسیال دموکراتیک در کنگره بیست و هشتم حزب که در پیش بود، جانبداری می کرد. همچنین در ژانویه ۱۹۹۰، روسیه دموکراتیک، یک پروژه بسیار جاه طلب تشکیل شد. آن ها از «اندیشه های آندره ساخاروف» که در دسامبر ۱۹۸۹ در گذشته بود، طرفداری می کردند. اردوی «دموکرات» فوراً ساخاروف را به عنوان قدیس «دموکرات» غسل تعمید داد. روسیه دموکراتیک که از درون گروه بین المللی سر برآورد و دارای رنگ ناسیونالیستی روسی بود، کنگره را به تصویب قانون اساسی نو برای جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه، حذف ماده شش از قانون اساسی شوروی، بازگرداندن کلیسا ها به مومنین، قرارداد KGB زیر کنترل پارلمان، اعلام حاکمیت جمهوری روسیه، و ایجاد یک اقتصاد بازار سامان یافته فرا خواند. خواست های روسیه دموکراتیک به مراتب فراتر از هر گروه موجود به سوی جانبداری از بازگشت سرمایه داری و تجزیه اتحاد شوروی رفت. روسیه دموکراتیک پایگاه اصلی بوریس یلتسین در آینده شد.

در مارس ۱۹۹۰، در انتخابات فدراسیون روسیه، «دموکرات ها» کنترل سیاسی مسکو و لنینگراد را با اکثریت بزرگی از آن خود کردند، نتیجه ای گیج کننده! در مه ۱۹۹۰ «دموکرات ها» مدعی ۲۵ درصد کنگره فدراسیون روسیه بودند. همچون ۱۹۱۷، دوگانگی قدرت در روسیه بوجود آمد، این بار «دموکرات ها» و ح.ک.ا.ش.

اپوزیسیون «دموکرات» رهبر روسیه را در وجود بوریس یلتسین یافت. سابقه حزبی یلتسین در ۱۹۸۵ بالا گرفته بود، زمانی که، به نحو طنزآمیزی، به توصیه لیگاجف به مسکو انتقال داده شد. یلتسین، با تحصیلات مهندسی، مدیر ساختمان در اورال بود. مردی بود جاه طلب، عملگرا، و معتاد به الکل. در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست در ۱۹۸۶، گورباچف او

را به عنوان نامزد عضویت به دفتر سیاسی برد. یلتسین، گرچه مقام رسمی ح.ک.ا.ش بود، به انتقاد عوامانه و دمدمی از حزب روی آورد. در بیست و هفتمین کنگره بر سر امتیازات حزبی به جنگ لیگاجف رفت. در ۱۹۸۷ انتقاد او از گورباچف به اخراجش از دفتر سیاسی و برکناری از دبیر اولی حزب در مسکو منجر شد. یلتسین، پس از بازگشت به شهر بومی اش سوردلوسک از اواخر ۱۹۸۷ تا اوایل ۱۹۸۹ در برهوت سیاسی سرگردان بود. ایجاد نهادهای دولتی جدید بوسیله گورباچف بازگشت را ممکن ساخت. در مارس ۱۹۸۹ سوردلوسک او را به نمایندگی کنگره خلق USSR انتخاب کرد. در مارس ۱۹۹۰ روس ها یلتسین را به نمایندگی کنگره نمایندگان خلق RSFSR (فدراسیون روسیه شوروی) انتخاب کردند. و در مه ۱۹۹۰ یلتسین در بیست و هشتمین کنگره، ح.ک.ا.ش. را ترک گفت. در ژوئن ۱۹۹۱ به ریاست RSFSR انتخاب شد، مقام جدیدی که در آوریل ۱۹۹۱ در نتیجه معامله ای با گورباچف به وجود آمد و در آن معامله یلتسین ملزم به حمایت از پیمان اتحاد گورباچف شد. یلتسین با ۵۷ درصد آراء پنج رقیب را شکست داد و از آن پس قیمومیت انتخابی ثابت شده ای را حفظ کرد که گورباچف فاقد آن بود، امتیاز مهمی در جنگ بر سر تسلط و برتری. زمانی در ۱۹۸۹ خط سیر جدید یلتسین آشکار شده بود. او برای کسب بالاترین قدرت و بازگرداندن سرمایه داری «بازی با کارت روسیه» را طراحی کرده بود.

چرا یلتسین موفق شد رهبر ضد انقلاب شود؟ دراعتصاب ژوئیه ۱۹۸۹ معدنچیان، یلتسین اتحادی را با قدرتمندترین و خشمگین ترین بخش طبقه کارگر جعل کرد. در ۹۰-۱۹۸۹ او پشتیبانی روشنفکرانی را که از احتیاط گورباچف خشمگین بودند به دست آورد. او پرچم پرستروویکای «رادیکال» طرفداری آشکار از سرمایه را به چنگ آورد. او در بین جدایی خواهان جمهوری های غیرروس، که با آن ها هم ساز شده بود، شهرت زیادی یافت. او باورمندان مذهبی را پرورش داد، از حاکمیت روس ها دفاع کرد و مظهر ناسیونالیسم روسی شد. برتر از همه، او از اقتصاد بازار به مراتب قطعی تر از گورباچف طرفداری کرد و در نتیجه عناصر طرفدار سرمایه داری در اقتصاد ثانوی رشد یابنده را مجذوب کرد. همچنین پشتیبانی شکوفایی که یلتسین از کسب و کار غرب، رادیو آزادی، و دیگر برنامه های رادیویی غربی دریافت می کرد بسیار مهم بود.

اشتیاق **یلتسین** به دست یابی روسیه به «رفورم رادیکال»- بازگرداندن کاپیتالیزم- حتی در صورت لزوم به بهای قربانی کردن ا.ج.ش.س. او را رهبر محبوب طرفداران ضد انقلاب در داخل و خارج کرد. مادام که گورباچف مجموعه نهادهای اتحاد شوروی را در کنترل داشت، نوسان های مکرر او مانع از بازگشت کامل سرمایه داری می شد. از اوت ۱۹۹۱ تا دسامبر ۱۹۹۱، رخدادها در مسیرهای پیش بینی نشده و تاسف آوری پیش رفتند، یلتسین فرصت یافت قدرت را به چنگ آورد و ا.ج.ش.س. را متلاشی کند. پس از آن، در ژانویه ۱۹۹۲ شوک درمانی را، که گورباچف همواره از آن طفره می رفت، آغاز کرد. یک سال و نیم بعد، در اکتبر ۱۹۹۳، با مشاهده مقاومت قوه قانون گذاری در برابر سیاست هایش، این رهبر «دموکرات ها» دستور گلوله باران **پارلمان روسیه** را به توپخانه صادر کرد؛ صدها نفر از نمایندگان مجلس و شهروندان را کشت و بازداشت کرد.

تعمیق آشفتنگی اقتصادی و بحران ها فقط تا حدودی در منازعه های دیوانه وار و زیگزاگ های وحشی ریشه داشت و این در نتیجه نقشه های گورباچف برای گذار به اقتصاد بازار به وقوع پیوست. سرنگونی سوسیالیسم در اروپای شرقی نیز به اقتصاد شوروی آسیب رساند. جدایی خواهی حلقه های اتصال اقتصادی بین جمهوری ها را گسست و به زیان تولید تمام شد. گسترش اقتصاد ثانوی به وسیله گورباچف و حمله اش به بخش دولتی برخوردار از برنامه ریزی مرکزی نیز بحران را شدت بخشید. بوریس کارگاریتسکی از طعنه و تمسخر های بی شمار نسبت به منازعه نیرومند برای حمایت از خصوصی سازی یاد می کند که در

تلویزیون، مطبوعات و مجلاتی که در بسیاری موارد هنوز زیر کنترل حزب کمونیست بودند جریان یافته بود. «هرکس که به دستورالعمل معجزه تردید می کرد اجازه نمی یافت صدایش شنیده شود.» اکنون انحصار رسانه های شوروی کاپیتالیستی بود. مارسال گلدین، شوروی شناس دانشگاه کلمبیا به این نتیجه رسیده است که سیر نزولی اقتصاد شوروی در عمل پیش از ۱۹۸۹ آغاز شد: «دیگر، در میانه ۱۹۸۷ آسیب وارد شده بود. پس از یک یا دو سال نتایج ضعیف، او [گورباچف] بیشتر اعتبارش را، دست کم در موضوعات اقتصادی، از دست داده بود.» از آن پس، بحران وخیم تر شد. در نیمه ۱۹۸۸، وخامت شدت یافت و «مؤسسات مهم اقتصادی شروع به متلاشی شدن کردند.»

یک تصمیم شوروی که کشورهای سابقا سوسیالیستی را به تغییر جهت تجاری به سوی بازارهای غربی راند، اثرات فروپاشی سیاسی اروپای شرقی را بزرگ و برجسته کرد. اتحاد شوروی در مدت ده ها سال نفت، و گاز، و مواد اولیه را به بهای پایین برای اروپای شرقی، در برابر کالاهای صنعتی فراهم کرده بود. به نظر جری هوگ، تصمیم ناگهانی شوروی برای پایان دادن به آن یارانه، در کشورهای اروپای شرقی در حکم شوک درمانی بود. اروپای شرقی ناچار بود هر چه سریع تر به سوی بازارهای غربی حرکت کند. از این رو، در ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ از دست رفتن تجارت اروپای شرقی مشکلات اقتصادی و اجتماعی شوروی را نیز بدتر کرد. به طور نمونه، از دست دادن ناگهانی واردات دارو از اروپای شرقی عامل عمده ای در نزول سریع نظام سلامتی عمومی شوروی بود.

پس از آن چه که لیگاجف «خطای سرنوشت ساز» اش نامید، کاهش پر شتاب و جدی در سفارشات دولتی در ۱۹۸۷، کمبودها- صف های معنادار، سهمیه بندی، قفسه های تهی و توسل به بازار سیاه- بر اخبار بد اقتصادی در ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ حکمفرما شد. تولید اکثر کالاهای مصرفی در سال های ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ افت نکرد، «اما بالا رفتن دستمزدها و ناکامی در کنترل سوبسید مواد خوراکی به این معنا بود که مردم به نحو فزاینده ای مبالغ بیشتری پول در اختیار داشتند. در اثر نقدینگی بالا و کمبود کالا، تورم آغاز شد. در ۱۹۸۸، سیر نزولی تولید مواد خوراکی و کاهش آن مواد و افزایش قیمت ها منجر شد. با ضعیف شدن اقتدار اقتصادی مرکزی، اعتماد به ثبات عرضه نقصان یافت. احتکار خصوصی از سوی مصرف کنندگان و مهم تر، احتکار عمومی بوسیله جمهوری ها و شهرها نخست در مورد مواد خوراکی، سپس دیگر کالاهای مصرفی به نحو تاثیر آوری فرا گیر شد. قفسه های تهی از مواد خوراکی، به عنوان چشمگیرترین و نفرت انگیزترین کمبود، خشم شدید مردم را برانگیخت و نتایج اقتصادی، روان شناختی و سیاسی گسترده ای پدید آورد. حالت روانشناسی کمبود و احتکار سراسر اقتصاد را فرا گرفت. به این ترتیب، حتی پیش از کاهش تولید، فقدان اعتماد به ثبات اقتصاد کمبودها را ایجاد می کرد. افزون بر این، همین که زوال اعتماد فراگیر شد و صنایع سبک نتوانستند مواد ورودی مقرر را از عرضه کنندگان آن ها دریافت کنند، خروجی کالاهای مصرفی بیشتر افت کرد، و کمبودها شدت یافت. در واقع یک دور باطل به وجود آمده بود.

بیش از هر عامل دیگر، عقب نشاندن حزب از اداره اقتصاد سبب وخیم شدن سختی ها از ۱۹۸۹ شد. در ۱۹۹۰ تولید تنزل یافت. «تولید اقتصادی در هشت ماه نخست ۱۹۹۰ دو درصد کاهش یافت و تورم به سرعت بالا گرفت.» در واقع اقتصاد به پایین ترین حد خود سقوط کرد. در اوایل ۱۹۹۰ گورباچف در اشتراک، مجله خبری پرتیراژ آلمان، از آلمان تقاضای کمک کرد: ۵۰۰/۰۰۰ تن گوشت؛ ۵۰۰/۰۰۰ تن روغن نباتی؛ ۱۰۰/۰۰۰ تن ماکارونی. از آن به بعد تورم به میزان ۸۰ درصد در سال رسید. در نیمه ۱۹۹۱ تحلیل گران سخن از «رکود» شوروی به میان آوردند. در ژوئیه ۱۹۹۱ گورباچف با تقاضای عضویت

شوروی در صندوق بین المللی پول جهان را تکان داد. یک ابر قدرت با زانوان خمیده در برابر دیگری سر فرود آورد.

در ۹۱-۱۹۹۰ یک گردش به راست بزرگی در بحث سیاست اقتصادی صورت گرفت. توجه و تمرکز رهبری شوروی بر اقتصاد در ۱۹۸۸ و نیمه نخست ۱۹۸۹ کاهش یافت. در آن فاصله، گورباچف توجه خود را معطوف به اصلاح سیاسی کرده بود. بحث اقتصادی باردیگر در اواخر ۱۹۸۹ در مرکز امور سیاسی قرار گرفت. این زمان کل ویژگی و خصلت بحث دگرگون شد. تفاوت اساسی دو کتاب **آبل آگانگیان**، مغز متفکر اقتصادی عمده و معتمد گورباچف در روزهای نخستین پرسترویکا چالش اقتصادی پرسترویکا ۱۹۸۸ و درون پرسترویکا ۱۹۸۹ این دگرگونی را منعکس کرد. برخلاف کتاب نخستین، دومین کتاب از بازار تنظیم نشده طرفداری می کرد.

عوامل بسیار سبب چرخش به راست بحث اقتصادی در اتحاد شوروی شد، اما دو عامل برجسته بود: رنج احتضار ح.ک.ا.ش. و رشد اقتصادی ثانوی. در جدول زیر، دو اقتصاد دان ایالات متحده میشل آکسیف و ویلیام پایل سهم اقتصاد را در GDP (تولید ناخالص داخلی) اغلب جمهوری های شوروی در میانه عصر گورباچف ارزیابی کرده، آن را با ارقام سه سال حکومت یلتسین مقایسه کرده اند. این مقایسه شاخص تقریبی نرخ رشد اقتصاد ثانوی در ۹۱-۱۹۸۹ و پس از آن را به دست می دهد. در دهه ۱۹۹۰ اصطلاحات مرسوم مسئله ساز می شوند. دانش پژوهان، در اساس، برچسب اقتصاد «ثانوی» را زمانی برمی گزینند که به فرعی بودن و تبعیت اقتصاد خصوصی از اقتصاد «نخستین»، یعنی اقتصاد دولتی با برنامه ریزی مرکزی نظر دارند. با وجود این، تا ۱۹۹۵، دست کم در سه جمهوری، اقتصاد ثانوی، که در عصر گورباچف آماس کرده بود، «اقتصاد نخستین»، یعنی اقتصاد مسلط شده بود. در بزرگترین جمهوری، روسیه، خروجی اقتصاد ثانوی نزدیک به نیمی از تولید ناخالص داخلی (GDP) بود. در اوکراین و قفقاز اقتصاد ثانوی به واقع نخستین شده بود.

برآوردهایی از اقتصاد غیر رسمی بر حسب درصدی از GDP

نام جمهوری	۱۹۸۹	۱۹۹۵
آذربایجان	۳۲/۸٪	۶۹/۹٪
روسیه سفید	۲۸/۶	۳۴/۵
استونی	۲۲/۱	۲۱/۹
گرجستان	۳۲/۸	۷۱/۴
قزاقستان	۳۲/۸	۴۹/۸
لتونی	۲۲/۱	۴۰/۹
لیتوانی	۲۲/۱	۳۰/۶
مولداوی	۲۸/۶	۴۷/۸
روسیه	۱۸/۰	۴۵/۶
اوکراین	۲۵/۳	۵۶/۵
ازبکستان	۳۲/۸٪	۲۸/۵٪

در ۹۱-۱۹۸۹ در بخش وسیعی از کشور کاپیتالیزم جنینی شوروی به سرعت در حال رشد بود. تعاونی هایی که بموجب قانون اجازه کاریافته بودند کسب و کار خصوصی به حساب

می آمدند. وزرای بلند مرتبه حکومت شوروی، از جمله نخست وزیر **نیکلای ریژکف**، دستور تشکیل برخی تعاونی ها را صادر کردند. روی مدودف می نویسد که کاسب کارهای بخش خصوصی درست شانه به شانه موسسات و سازمان های حکومتی «ده ها هزار تعاونی» در بازرگانی، تولید و ساختمان تشکیل دادند. تعاونی ها «تبدیل دارایی های غیرنقدی به ارزش میلیاردها روبل را به پول نقد» امکان پذیر کردند. پایان یافتن انحصار حکومتی پیشین بر تجارت خارجی «چرخش معاملات بازرگانی در حجم بالا از طریق تعاونی ها» را میسر ساختند.

بعدها الیگارش های اقتصادی جدید روسی مدعی شدند که ثروت اندوزی در دوران گورباچف آسان تر از عهد یلتسین بوده است. صاحب منصبان اقتصادی گورباچف سازمان جوانان کمونیست کامسومول، با قدرت **۱۵ میلیون** را، به عرصه تربیت معامله گران جوان تبدیل کردند. سرمایه داران جوان شوروی، با استفاده از منابع کامسومول، نخستین بانک های تجاری و بورس سهام کشور را ایجاد کردند. **میلیونرهای بلند پرواز کامسومول** از کارهای جسورانه ای چون نمایش تجاری، کرایه دادن ویدئو، گردشگری، تجارت بین المللی، و قمار و شرط بندی نیز به سود جویی پرداختند.

اقتصاد سایه، که به لطف گورباچف در روشنایی روز ظاهر شد، اجزای جنایی عظیمی را شامل می شد. به گفته استقن هندلمن، فردی صاحب نظر در مورد جنایت های سازمان یافته شوروی، در عصر گورباچف، «۶۰ درصد تعاونی ها بوسیله **جنایتکاران پیشین** یا فعال اداره می شدند.» در اواخر ۱۹۹۱، پس از قانونی شدن بسیاری از بنگاه های خصوصی، هنوز بازار سیاه «۱۵ درصد از حجم کالاها و خدمات را در اختیار داشت.»